

## بازداشت در قبال دیه<sup>(۱)</sup>

### ۱- طرح مسئله:

می‌دانیم که براساس ماده واحده: «قانون منع توقیف اشخاص درقبال تخلف از انجام تعهدات و الزامات مالی»، مصوب ۱۳۵۲/۸/۲۲، بازداشت افراد در برابر چنین تعهدات و الزاماتی، «جز در مورد جزای نقدی» ممنوع می‌باشد. نتیجه منطقی و الزامی این حکم قانونگذار، چنین است که اگر فرد یا افرادی جز در مورد جزای نقدی، در برابر سایر تعهدات و الزامات مالی توقیف گردند، چنین توقیفی، غیر قانونی است...

صرفنظر از بحث درباره نفس توقیف، و اینکه توقیف افراد، تجلی بارز سلب آزادی تن می‌باشد، و این نوع آزادی فردی، از جمله حقوق شخصیت، و مورد

---

(۱) - یادآور می‌شود که موضوع صرفاً از لحاظ بازداشت و حبس درقبال دیه و آن هم فقط از دیدگاه حقوق موضوعه مورد بحث قرار گرفته و پرداختن به جنبه فقهی قضیه نه در بضاعت و نه در صلاحیت این فقیر می‌باشد.

حمایت صریح اعلامیه‌های حقوق، و فی‌الجمله قانون اساسی، و نیز قوانین عادی است، و هم چنین قطع نظر از برخورد با این تأسیس کیفری، از دیدگاه جامعه شناسی جنائی، جرم‌شناسی، روان‌شناسی جنائی، و کیفرشناسی (اعم از علم اداره زندان‌ها)، و بازصرف نظر از عوارض سوئی که بازداشت افراد، از جهات مختلف فردی (جسمی و روانی)، خانوادگی، اجتماعی، اقتصادی... برای افراد بازداشت شده، و مآلاً برای جامعه می‌تواند در برداشته باشد، که این خود مقوله‌ای دیگر است، و بحث در مقامی و در مقالی دیگر را می‌طلبد...

چنانچه بازداشت، غیرقانونی باشد، عوارض سوء حاصل از آن مضاعف خواهد بود، و بازداشت شده به ناحق را، نسبت به سیستم و تشکیلات قضائی بدبین و مأیوس، و نسبت به هیئت اجتماع، خشمگین و انتقام‌جو خواهد ساخت، که اینان نیز خود، موجد عوارض زیان بار دیگری خواهند بود...  
ضمن اینکه عوارض ناشی از بازداشت و حبس غیر قانونی، کم یا بیش، به هر حال گریبان‌گیر قاضی و مسئول مربوطه نیز خواهد شد...

از همین رو، مؤسس قانون اساسی، و واضع قوانین عادی، بازداشت افراد را مقید به قیود خاص کرده‌اند...

لذا بحث درباره جنبه‌های مختلف بازداشت، و نمایاندن نکات مبهم، و کوشش در جهت هرچه روشن‌تر کردن زوایای مختلف تاریخ، یا نیمه‌روشن آن، به لحاظ اهمیت موضوع، و به جهت برخورد مستقیم این تأسیس کیفری، با آزادی تن انسان، به‌ویژه در شرایطی که مقررات قانونی تا حدودی، اگر نه برای صاحب‌نظران و استادان، لااقل برای فقیری چون من، مبهم باشد، یک ضرورت، و یک تکلیف به نظر می‌رسد.

فی‌الجمله یکی از ابهامات، این است که آیا دیه دارای جنبه مالی محض است و پرداخت آن از سوی جانی یا عاقله او به زیان دیده از جرم، از باب مسئولیت مدنی و جبران خسارت است و دین؟

و یا جنبه کیفری دارد و به‌عنوان مجازات برجانی یا عاقله او تحمیل می‌گردد؟ چون می‌دانیم که دیه از جانبی رنگ مسئولیت کیفری دارد، و از جانبی دیگر، هم رنگ مسئولیت مدنی می‌باشد.

شاید در نگاه نخست، طرح این سؤال زائد و بی‌مورد بنماید و گمان بر این باشد که عنوان دیه هرچه باشد در اصل موضوع تأثیری ندارد و به هر حال در اجرای حکم دادگاه، باید پرداخت شود، هم‌چنانکه تئی چند در مقام پاسخ به پرسش‌م چنین فرمودند.

ولی با عنایت به آثار حقوقی متفاوتی که بر مسئولیت کیفری و نیز بر مجازات از سوئی، و بر مسئولیت مدنی و بر جبران خسارت و زیان از سوی دیگر، بار می‌گردد، موضوع حائز اهمیت و درخور بحث و تعمیق و تدقیق است. . .

توضیح اینکه: چنانچه دیه را از نوع جزای نقدی (مجازات) به‌شمار بیاوریم، می‌توان محکوم به پرداخت آن را در صورت عدم پرداخت، در قبال آن بازداشت کرد. که این تلقی، خود، در مورد پرداخت دیه به وسیله عاقله، و احیاناً حاکم، با اصل مسئولیت شخصی، که یکی از اصول حاکم بر حقوق جزای اسلامی است، برخورد دارد. . .

ضمن اینکه پرداخت دیه از سوی حاکم، این سؤال را نیز متبادر به ذهن می‌کند که چرا جامعه، بار چنین کیفری را به جای فردی که به هر حال به نحوی از مقررات اجتماعی تخطی نموده برعهده می‌گیرد؟<sup>(۱)</sup> . . .

واگر دیه را از نوع مسئولیت مدنی و دین بر ذمه جانی یا عاقله او بشناسیم، باتوجه به قانون منع توقیف افراد در برابر تعهدات و الزامات مالی (جز در مورد

۱- اگر گفته شود در ارتکاب تخلف از نوامیس اجتماعی و مقررات قانونی از سوی فرد، باتوجه به یافته‌های جامعه‌شناسی جنائی و جرم‌شناسی، و با عنایت به تئوری پذیرفته شده مدخلیت عوامل فردی و اجتماعی (بیو-پسیکو-سوسیال)، در تکوین و تحقق رفتار مجرمانه، جامعه هم به قسمی مسئول است و فلذا بر این اساس، بار مسئولیت و پرداخت دیه را در مواردی و تحت شرایطی تحمل می‌کند.

ضمن تقبول نقش جامعه در پیدایش و تحقق ناهنجاری‌ها، و فی‌الجمله جرم، در مفهوم قضائی آن، گفته خواهد شد: چرا همیشه و چرا در مورد تخلفات و جرائم دیگری که بعضاً نقش و سهم جامعه در تکوین آن‌ها بیشتر هم هست، چنین برخورد نمی‌شود و جامعه بخشی از مسئولیت را برعهده نمی‌گیرد؟ بنابراین، پرداخت دیه از سوی حاکم، توجیه دیگری باید داشته باشد.

جزای نقدی)، محکوم به پرداخت دیه، در قبال عدم پرداخت آن بازداشت نخواهد شد<sup>(۱)</sup> اضافه بر این، اگر دیه، صرفاً جبران خسارت تلقی گردد ممکن است گفته شود که به لحاظ تخلف ارتكابی جانی، کیفر در مفهوم خاص آن، بر وی تحمیل نشده و صرفاً به جبران خسارت زیان دیده از جرم محکوم گردیده.

در این صورت درباره حقوق جامعه و نیز از لحاظ فلسفه تأسیس مجازات مورد را چگونه توجیه خواهیم کرد؟

و چنانچه برای گریز از این ایراد، جرم مستوجب دیه را نه جرم جزائی، که جرم مدنی بدانیم و بر این اساس، صرف پرداخت خسارت را کافی به مقصود توجیه کنیم، چنین برداشت احتمالی (که مستبعد هم به نظر می‌رسد)، بحث دیگری را از لحاظ جایگاه جرائم مستوجب دیه در متون قانونی پیش می‌کشد، در حالی که می‌دانیم بحث از دیات، در متون فقهی، در کتاب جنایات آمده است، و با تکیه بر اصل چهارم قانون اساسی مبنی بر اینکه کلیه قوانین باید منطبق با موازین اسلامی باشد، مقنن نیز، عملاً بحث از دیات را در باب جزائیات و قوانین جزائی آورده و صحیح هم همین است...

ابهام و اشکال، به آنچه که گفته شد محدود و منحصر نمی‌گردد، بلکه سؤالات دیگری نیز در این رهگذر، قابل طرح است...

فی الجمله اینکه:

اگر پرداخت دیه، کیفر تلقی شود، با توجه به خصائص جریمه جزائی، آیا باز هم از ورثه محکوم به پرداخت دیه که فوت نموده می‌توان آن را مطالبه کرد و اثر حقوقی این محکومیت، در چنین حالتی، به ماترک چنان محکومی بار می‌شود یا نه؟ آیا با کیفر شناختن دیه، باز هم حق انتخاب وجود خواهد داشت؟

آیا قاعده عدم اجتماع مجازات‌ها در مورد تعدد جرائم ارتكابی (به جز امور خلافی)، شامل آن می‌گردد

۱- ممکن است پاره‌ای باتمسک به ماده ۱۳۹ (تعزیرات)، چنین حبس یا بازداشتی را مجاز و قانونی بشمارند، ولی با عنایت به مفاد این ماده قانونی که حبس «محکوم به رد عین مال یا قیمت یا مثل آن» «علاوه بر محکومیت کیفری» را مدنظر دارد و نه هر محکومی را، و نیز با توجه به محدود بودن تفسیر قضائی، به تفسیر مضیق، بازداشت در قبال دیه، با استناد و تمسک به ماده مذکور موجه بنظر نمی‌رسد.

(از قاعده تفسیر به نفع متهم در می‌گذرم، چون ممکن است ایراد شود که در اینجا محکوم مطرح و مورد نظر است و نه متهم)

یا خیر؟ ...

آیا چون جزای نقدی، قابل پرداخت به خزانه دولت خواهد بود؟  
 آیا دیه هم مثل سایر مجازات‌ها، مشمول قاعده تعلیق، عفو و بخشودگی و  
 مرور زمان (در صورتی که اعمال مرور زمان در امور جزائی را پذیرا باشیم) قرار  
 می‌گیرد یا نه؟

و بالاخره بازداشت در قبال دیه، قانونی است و مجاز؟ یا غیر قانونی است و  
 ممنوع؟

ملاحظه می‌شود این همه، موارد و آثار و تأسیات حقوقی نیستند که بشود  
 به سادگی از کنار آنها گذشت، بلکه هر کدام به تنهایی ضرورت شکافته شدن  
 مسئله و تعیین تکلیف قطعی در مورد موقعیت حقوقی دیه را ایجاد می‌کند،  
 خاصه وقتی که در این باره میان صاحب نظران و اهل فن تفاوت برداشت و  
 اختلاف نظر موجود باشد<sup>(۱)</sup>.

باتوجه به آنچه که گفته شد، بحث در این باره و سایر شئون بازداشت و  
 حبس را یک ضرورت می‌دانم و بر مبنای چنین پنداری پس از آنکه «... دخمه  
 خود ظلمت زندان کردم» و شاید به غلط و به گزاف «... دری رخنه به می‌خانه  
 زندان کردم»، در حدود یافته‌های اندک و بضاعت مزاجه خویش سلسله مقالاتی را  
 درباره جنبه‌های مختلف بازداشت و حبس و از جمله مطالبی درباره بازداشت و  
 حبس غیر قانونی، در مجله پلیس انقلاب، ارگان شهربانی سابق و مجله نگهبان،  
 ارگان نیروی انتظامی و نیز مقاله‌ای تحت عنوان توقیف و حبس قانونی در مجله  
 قضائی و حقوقی دادگستری جمهوری اسلامی ایران تقدیم نمودم که از سر مهر  
 مورد عنایت قرار گرفت و حالیه نیز پرسشی که پیش رومی‌باشدمبنی بر اینکه:  
 دیه خسارت است یا کیفر؟ و بازداشت و سلب آزادی تن در قبال آن جایز می‌باشد  
 یا خیر؟ به بحث گذاشته شده، بدان امید که به حول و قدرت الهی، پاسخ صریح و  
 قاطع آن، از سوی صاحب نظران و استادان گرانمایه، ارائه و راه از چاه،  
 بازشناخته شود...

۱- فی الجمله به چند نظریه مشورتی اداره حقوقی دادگستری و رأی هیئت عمومی و نیز چند نظریه شورای عالی  
 قضائی در همین نوشتار مراجعه شود.

## ۲- بررسی و تحلیل موضوع:

در جستجوی پاسخ به سؤال مطروحه، لازم است بدو با تعریف و مفهوم دیه، آشنا شویم، لذا اجازه می‌خواهم، قبل از ورود به قسمت اصلی بحث، چند تعریف را که از دیه به عمل آمده، ذکر کنم. . . .  
در کتاب لمعه آمده است:

« دیات، جمع دیه و های آن عوض از واول کلمه، واصل آن، ودی بوده است. گویند: ودیت القتیل، یعنی خونبهای کشته را عطا کردم. . . .»

دیه را در زبان فارسی، خونبها گویند.م»<sup>(۱)</sup>

و در جلد چهارم ترجمه فارسی شرایع الاسلام، مترجم گوید:

«دیه بروزن عده یعنی: به کسر دال، مأخوذ است از ودی و آن در لغت، دادن دیه است، و الفاظ مستعمله در عبارات فقهاء در آنچه واجب می‌شود به سبب جنایتی که مضمون باشد سه لفظ است:

دیه وارش و حکومت و اول که دیه باشد بیشتر استعمالش در جنایت نفس است و گاهی در جنایت طرف، یعنی: عضو نیز استعمال می‌شود.

ارش برعکس دیه است که استعمالش در طرف بیشتر است و در نفس به ندرت استعمال می‌شود و استعمال ارش اعم است از آنکه شارع تقدیری از برای آن نموده باشد یا نه؟

به خلاف حکومت که البته درجائی استعمال می‌شود که شارع تقدیری در خصوص آن ننموده باشد»<sup>(۲)</sup>.

در تعریفی دیگر، گفته شده:

«دیات جمع دیه است و آن مالی است که به سبب ارتکاب جرم برجان یا عضو انسان آزاد، واجب می‌شود. گاهی دیه اختصاص می‌یابد به مقدار مالی که معین شده باشد و بر غیر آن نام ارش نهاده می‌شود. هر دو تقدیر (در اینجا) از این عنوان معنائی اراده می‌شود که هر دو را فراگیرد: به اصل و به تبع. . . .»<sup>(۳)</sup>.

۱- لمعه، ج. ۲، ص ۲۸۶. ترجمه دکتر علی رضا فیض. و دکتر علی مهذب.

۲- شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۹۷. ترجمه ابوالقاسم بن محمد یزدی.

۳- حقوق کیفری اسلام (دیات)، ترجمه دکتر ابوالحسن محمدی.

در جلد دوم تحریرالوسیله آمده است:

«دیه مالی است که بسبب جنایت کردن بر نفس و یا عضو واجب می‌شود و فرق نمی‌کند که از طرف شارع، میزان آن معین شده باشد یا معین نشده باشد. گاهی دیه فقط بر آنچه معین شده است اطلاق می‌گردد و آنچه را معین نشده است ارش، یا حکومت نامند...»<sup>(۱)</sup>.

آقای دکتر میر محمد صادقی در کتاب خود، دیه را مترادف با واژه‌های انگلیسی: "COMPENSATION" و "BLOOD.MONEY"، آورده<sup>(۲)</sup> که این واژه‌ها، در فرهنگ پنج جلدی انگلیسی فارسی آقای آریان‌پور به ترتیب چنین ترجمه شده‌اند:

"COMPENSATION" به معنی:

«۱- تهاتر، تعادل بدهی و طلب، مفاصاحساب مبادله ارزش در شیئی. ۲- جبران، تلافی، تکافو و پاداش، عوض، تاوان، غرامت، موازنه. ۳- جبران یا رفع عیب و زیان یک عضو یا زیادکردن فعالیت و وظیفه عضو دیگر یا قسمت‌های سالم همان عضو...» آمده<sup>(۳)</sup>.

و در "BLOOD MONEY"، به:

«خون تاوان، خون‌بها، دیه»، معنی شده است.<sup>(۴)</sup>

آقای دکتر حسینقلی حسین‌نژاد، از دیه، در کتاب «مسئولیت مدنی» خود، بحث می‌کند<sup>(۵)</sup>.

در ماده یک قانون مجازات اسلامی (دیات)، مصوبه ۱۳۶۱/۹/۲۴ و ماده ۲۹۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰/۵/۸ نیز چنین آمده:

«دیه مالی است که به سبب جنایت بر نفس یا عضو به مجنی‌علیه یا به ولی یا اولیاء او داده می‌شود».

و در ماده ۱۵ قانون مارالذکر هم آمده است:

۱- تحریرالوسیله. حضرت امام خمینی (ره)، ج ۲، ص ۵۵۳.

۲- واژه‌نامه حقوق اسلامی. تألیف دکتر حسین میر محمد صادقی. ص ۷۰.

۳- فرهنگ کامل انگلیسی فارسی. (پنج جلدی). تألیف: دکتر عباس آریان‌پور کاشانی، ج ۱.

۴- مسئولیت مدنی، ص ۱۵۳، دکتر حسینقلی حسین‌نژاد.

«دیه مالی است که به سبب جنایت برنفس یا عضو به مجنی علیه یا به ولی یا اولیاء او داده می شود».

در این تعاریف، و در توضیحات تفصیلی که بعد از تعاریف مذکور درباره دیه ارائه شده، ظاهراً دیه، نوعی تاوان و خون بها قلمداد گردیده که به علت ارتکاب جنایت برنفس، یا برعضو، از لحاظ مسئولیت مدنی جانی تحت شرایطی، به مجنی علیه یا ولی یا اولیاء دم او پرداخت می گردد. . .

آقای دکتر علیرضا فیض، در جلد دوم کتاب خود، دیه را مترادف با مسئولیت مدنی، و تحت عنوان:

«مسئولیت مدنی یا دیه»، بکار برده، معهداً در توضیح مطلب، آنرا نوعی کیفر هم دانسته. و چنین مرقوم نموده:

«مراد از مسئولیت مدنی، جریمه نقدی و غرامت مالی است که قانونگذار اسلام عوض جنایت نفس، یا یکی از اعضاء در صورتی که خطا و شبه عمد باشد واجب گردانیده است، در این صورت دیه کیفر اصلی است و اگر بجای قصاص برقرار شود کیفر بدلی می باشد»<sup>(۱)</sup>.

در تعریفی دیگر هم گفته شده، دیه:

«مجازات مالی یا مالی معین است که مجرم در قبال ارتکاب جرمی به آن محکوم می شود»<sup>(۲)</sup>.

همان طور که ملاحظه می شود، در دو تعریف اخیر، بهر حال اشاره به جنبه کیفر بودن دیه شده است ولی آنکه به صراحت، و به وضوح، دیه را مجازات قلمداد کرده، آقای دکتر لنگرودی است که در «ترمینولوژی حقوق»، در این باره چنین می نویسد:

«دیه کیفری است نقدی که در هر يك از سه مورد ذیل از مجرم به نفع مجنی علیه یا قائم مقام او گرفته می شود:

۱- در صورت تراضی مجنی علیه (یا قائم مقام قانونی او) و مجرم که به جای قصاص دیه داده شود.

۱- مقارنه و تطبیق در حقوق جزای عمومی اسلام. جلد ۲. ص ۱۳۵. تألیف دکتر علیرضا فیض.

۲- قتل شبه عمد. ص ۱۰۵. تألیف حسن غفارپور مراغی.



۲- در صورتی که رعایت شباهت مجازات با جرم مقدور نباشد. چنانکه اگر بر اثر جرم، استخوان جابجاشود قصاص مقدور نیست (و این جرم را منقله نامند) در این صورت سه بیستم دیه مجنی علیه را از مجرم می‌گیرند.

۳- در موردی که قانون حکم به دیه کند مانند قتل فرزند به دست پدر (۱). آقای دکتر فیض نیز، در جای دیگری در کتاب خود، دیه را به صراحت جزء کیفر بر شمرده و می‌نویسد:

«کیفر در نوع خود بر پنج قسم است:

الف- حدود ب- تعزیرات ج- قصاص د- دیات ه- کفارات» (۲).

و بالاخره آقای دکتر صانعی، در همین باره می‌نویسد:

«دیه به مجازات‌های مالی یا نقدی اطلاق می‌شود که در سه مورد باید پرداخت گردد...» (۳).

ضمن اینکه در فصل دوم قانون راجع به مجازات اسلامی، مصوب ۱۳۶۱/۷/۲۱ تحت عنوان: «جرائم و مجازات‌ها»، دیه نوعی مجازات قلمداد شده و در ماده ۷ این قانون چنین آمده بود:

«مجازات‌ها حسب نوع جرائم بر چهار قسمت است:

۱- حدود ۲- قصاص ۳- دیات ۴- تعزیرات».

و ماده ۱۰ همین قانون هم، مقرر کرده بود:

«دیات، جزای مالی است که از طرف شارع برای جرم تعیین شده است».

در ماده ۱۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰/۵/۸ نیز قانونگذار، دیه را مجازات قلمداد و مقرر نموده:

«مجازات‌های مقرر در این قانون پنج قسم است:

۱- حدود ۲- قصاص ۳- دیات ۴- تعزیرات ۵- مجازات‌های بازدارنده»

در عین حال می‌دانیم که دیه، تحت شرایطی، بدل از قصاص هم که کیفر

است، قرار می‌گیرد.

۱- ترمینولوژی حقوق: تألیف دکتر محمد جعفر جعفری لنگرودی. شماره ۲۵۸۱.

۲- مقارنه و تطبیق در حقوق جزای عمومی اسلام ج ۲ ص ۲۹. تألیف دکتر علیرضا فیض.

۳- حقوق جزای عمومی. ج اول. ص ۹۱. از دکتر پرویز صانعی.

و بالاخره ماده يك قانون تشكيل دادگاههای کیفری ۲ و ۱ و شعب دیوان عالی کشور مصوب ۱۳۶۸/۴/۲۰ نیز دیه را جزء مجازات‌ها قلمداد کرده و می‌گوید:

«دادگاههای کیفری به ترتیب مقرر در این قانون تشکیل و به جرایمی که مطابق قوانین دارای مجازات زیر بوده و در صلاحیت دادگاههای دیگری نباشد رسیدگی و حکم مقتضی صادر می‌نمایند:

۱- حدود ۲- قصاص ۳- دیات ۴- تعزیرات ۵- مجازات‌های بازدارنده».

و هیئت عمومی دیوان عالی کشور هم در رأی وحدت رویه شماره ۴۴-۱۰/۱۰/۱۳۶۳، از دیه به عنوان کیفر یاد کرده و مقرر نموده:

نظر به اینکه کیفرهای دیه و حبس مقرر در ماده ۱۴۹ قانون تعزیرات... مجازات‌های مستقل و منفک از هم به نظر می‌رسند...»

و در رأی ۵۲۲-۲۳/۱۲/۱۳۶۷، تفکیک تعیین دیه از مجازات تعزیری را صحیح ندانسته...

و در رأی ۵۴-۸/۱۱/۱۳۶۳ نیز عنوان کرده: «... دیه خود قانوناً کیفری مستقل است...»

و در رأی ۱۰-۲۳/۳/۱۳۶۲، خسارت مدعیان خصوصی را اعم از دیه و ضرر و زیان ناشی از جرم، تلقی نموده است (۱).

ازجانبی دیگر شورای عالی قضائی سابق<sup>(۲)</sup>، در نظریات مورخ ۶۳/۶/۶ و ۶۳/۱۰/۱۵ و ۶۳/۱۲/۱۴ خود به دریافت دیه از محل فروش مال و ترکه محکوم، ابراز عقیده کرده، ضمن اینکه در همان نظریه مورخ ۶۳/۶/۶ بازداشت محکوم را برای اجبار او به پرداخت دیه مجاز می‌داند، ولی در نظریه مورخ ۶۳/۸/۱۶ خود اظهار نظر کرده:

۱ و ۲ برای آگاهی از آراء وحدت رویه، درباره مسائل جزائی (سال‌های ۷۲-۷۸)، به جلد ششم و برای ملاحظه تمامی نظریات شورای عالی قضائی نیز به جلد پنجم مجموعه کامل قوانین جزائی و آراء وحدت رویه، تدوین هوشنگ ناصرزاده، مراجعه شود.

«... برای پرداخت سهم دیه شرکاء از بیت‌المال یا نگهداشتن محکوم‌علیه در زندان تا زمان حصول استطاعت مالی برای دادن سهم‌الدیه دلیل و مجوزی نداریم...»

و در نظریه مورخ ۶۳/۴/۲۵ نیز اظهار عقیده نموده: «... اگر محکومیت مالی به نفع شاکی یا مدعی خصوصی از نوع دیه باشد اجرای آن مثل دیگر محکومیت‌های کیفری با داسرا است...»

از مجموع آنچه که گفته شد می‌توان چنین نتیجه گرفت: که دیه از سوئی تاوان و خون‌بها قلمداد شده و از سوی دیگر، کیفر و جزای نقدی که به زیان دیده از جرم پرداخت می‌شود، به حساب آمده که گاهی کیفر اصلی است و زمانی کیفر بدلی...»

ضمن اینکه آقای آیت‌الله محمد حسن مرعشی عضو سابق شورای عالی قضائی وقت، در این باره می‌نویسند:

«... بعضی از حقوقدانان معتقدند که دیه مجازات است و در قانون دیات نیز به‌عنوان مجازات مطرح گردیده و ماده ۷ و ۱۰ قانون راجع به مجازات اسلامی مصوب ۶۱ نیز آن را مجازات دانسته اما هیچ‌گونه دلیلی برای اثبات این مطلب ارائه نشده است و در روایت‌های وارده در دیات نیز ذکری از دیه به‌عنوان مجازات مطرح نگردیده است بلکه از آنها استفاده می‌شود که دیه برای جبران ضرر و زیانهای بدنی تعیین شده است زیرا اولاً در مقابل ارش قرار گرفته است و از روایات استفاده می‌شود که ارش برای جبران ضررها و زیانهای وارده بر بدن درجائی که دیه تعیین نشده است در نظر گرفته شده فلذا نظر کارشناسی برای تعیین مقدار آن لازم می‌باشد...»

پس همان‌طور که ارش يك نوع جبران خسارت و ضرر بدنی محسوب می‌شود دیه که در برابر آن قرار گرفته است نیز باید مانند وی (به قرینه مقابله) یک نوع جبران خسارت بوده باشد و ثانیاً مجازات‌های اسلامی همیشه در مقابل معصیت و گناه می‌باشند، و دیه در غالب موارد در مقابل فعل‌های خطائی و یا شبه عمد می‌باشد و ثالثاً عاقله که گاهی مسئول پرداخت دیه است خواه خویشاوندان جانی باشند و یا امام (دولت) معنی ندارد که مجازات شوند و اگر

دیه مجازات باشد باید گفت که افراد بی‌گناه از نظر فقه اسلامی قابلیت تعقیب کیفری را دارند و این برخلاف عدالت و منطق عقل مستقیم و فکر سایم می‌باشد مضافاً به اینکه در بسیاری از روایات به ضمان دیه تعبیر شده است و ضمان ظهور در مسئولیت مالی دارد نه مجازات».

و بالاخره از تحلیل خود نتیجه می‌گیرند که:

«... دیه مجازات نیست بلکه برای جبران ضررهای وارده بر بدن می‌باشد معلوم می‌گردد که شارع آن را که اعتبار کرده است بخاطر آن بوده که ضررهای ناشی از جرم را مرتفع سازد زیرا اگر چنین حکمی وضع نمی‌کرد ضررهای وارده بر مجنی‌علیه به حال خود باقی می‌ماند با این ترتیب روشن می‌شود که دیه از مصادیق لاضرر می‌باشد...»

ایشان در ادامه بحث خود می‌نویسند: چنانچه میزان خسارت وارده بر مجنی‌علیه مازاد بر میزان دیه باشد، این مازاد نیز باید جبران گردد. و در اثبات نظر خود به:

«۱- بنای عقلاء ۲- قاعده لاضرر ۳- قاعده لاجرح ۴- قاعده تسبیب»، استناد می‌کنند(۱).

درحالی که شورای عالی قضائی، در نظریه مورخ ۶۳/۳/۲۲ خود، زیان مازاد بر مقدار دیه مقرر در قانون را قابل مطالبه ندانسته.

و هیئت عمومی دیوان عالی کشور نیز، در مورد این که با صدور حکم به پرداخت دیه، و وصول آن، مطالبه ضرر و زیان وجهه شرعی و قانونی دارد یا نه؟ طی رأی ۱۰۴-۱۴/۹/۱۳۶۸، دعوی ضرر و زیان وارده به شخص، بر اثر همان جرم، تحت عنوان دیگری غیر از دیه که مقدار آن را قانون معین کرده و در حکم دادگاه آمده، فاقد مجوز قانونی دانسته.

نظریه اقلیت قضات دادگاههای کیفری، با رأی هیئت عمومی دیوان عالی کشور، مطابق است. ولی نظریه اکثریت قضات مذکور، غیر از آن، و چنین است:

۱- مجله قضائی و حقوقی دادگستری، شماره اول، ص ۱۴. مقاله: دیه و ضرر و زیان ناشی از جرم، نگارش آیت‌الله محمد حسن مرعشی.

«در صورتی که دیه مورد حکم کفاف هزینه‌های درمان مصدوم را نکند دادگاه مکلف است در صورت تقاضای مدعی خصوصی، حکم ضرر و زیان او را صادر کند ولو اینکه زاید بر دیه باشد»<sup>(۱)</sup>. ولی به هر حال با عنایت به مفاد اصل یکصد و شصت و هفتم قانون اساسی که مقرر کرده:

«قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر حکم قضیه را صادر نماید...»

و با امعان نظر به ماده ۲۸۹ اصلاحی قانون آئین دادرسی کیفری که می‌گوید:

«دادگاهها مکلفند حکم هر قضیه را در قوانین مدونه بیابند و اگر قانونی نباشد با استناد به منابع فقهی معتبر یا فتاوی مشهور و معتبر حکم قضیه را صادر نمایند...»

و با توجه به تقدم و وجود نص، و اینکه مواد ۱۰ و ۷ قانون راجع به مجازات اسلامی و ماده ۱۲ قانون مجازات اسلامی، و ماده یک قانون تشکیل دادگاههای کیفری ۲ و ۱ و شعب دیوان عالی کشور، دیه را کیفر به حساب آورده‌اند شاید بتوان گفت دیه کیفر است و خصائص کیفر را دارا می‌باشد، و در این صورت با ملاحظه اینکه «قانون منع توقیف اشخاص در برابر تخلف از انجام تعهدات و الزامات مالی» بازداشت افراد در قبال جزای نقدی را از این ممنوعیت استثناء کرده و آن را جایز شمرده و نیز با توجه به ماده یک قانون اجرای محکومیت ای مالی می‌توان چنین پنداشت که بازداشت محکوم به پرداخت دیه در قبال امناع از پرداخت آن و یا برای اجبار به پرداخت آن جایز است.

ضمن اینکه طبق نظریات مشورتی ۶۵/۶/۱۸-۷/۲۶۶۴

۶۶/۱۱/۴-۷/۷۰۹۰، ۶۶/۱۲/۱-۷/۷۳۲۲

۶۶/۱۲/۴-۷/۹۰۵۶، ۶۶/۱۲/۳-۷/۸۲۲۲

و ۱۲۶۸/۱۱/۱۸-۷/۶۱۱۳... اداره حقوقی وزارت دادگستری نیز، دیه کیفر شناخته شده، و در نظریه مشورتی ۱۳۶۶/۵/۱۴-۷/۲۹۵۱ هم «پرداخت دیه از ناحیه غیر جانی و از طرف او مانند هر نوع جزای نقدی دیگر...» بلا اشکال تلقی گردیده (۱). که با توجه به مجموع این نظریات و با عنایت به مفاد «بخشنامه، به دادسراها و دیگر مراجع قضائی کشور»، حاوی نظریه مصوبه ۱۳۶۷/۶/۷-۴۵۴ شورای عالی قضائی، خاصه بند ۴ آن دائر بر:

«۴- چنانچه جانی محکوم به پرداخت دیه از پرداخت آن امتناع نماید مجری حکم از طریق فروش اموال وی با رعایت مقررات مربوط حکم را اجراء نموده یا اینکه تا پرداخت دیه و یا صدور حکم اعسار محکوم علیه را حبس می نماید» (۲).  
بازداشت محکوم به پرداخت دیه، در قبال امتناع از پرداخت و یا برای اجبار به پرداخت آن، جایز می باشد.

ضمناً بند ۳ همین بخشنامه مقرر کرده:

«چنانچه جانی محکوم به پرداخت دیه، که محکومیت به حسب تعزیری نداشته یا اجرای آن پایان یافته باشد ادعای اعسار نماید اعم از اینکه اجل پرداخت دیه رسیده یا نرسیده باشد، دلایل ادعای خود را به دادگاه صادر کننده حکم دیه تسلیم کند و دادسرا تا صدور حکم باید از محکوم کفیل یا ضامن یا وجه الضمان بگیرد و در صورت عدم معرفی کفیل یا ضامن و یا عدم ایداع وثیقه یا وجه الضمان او را در بازداشت نگاه خواهد داشت. این بازداشت صرفاً به منظور تأمین حق ذیحق بوده با معرفی کفیل یا ضامن یا ایداع وجه الضمان یا وثیقه، رفع خواهد شد» (۳).

آقای دکتر آخوندی نیز در جلد سوم کتاب خود مرقوم داشته اند:

«... بازداشت محکومین به پرداخت دیه تا زمان پرداخت آن یا ثبوت اعسار

۱- آئین دادرسی کیفری. ج ۳. ص ۱۸۴. تألیف دکتر محمود آخوندی.

۲- آئین دادرسی کیفری. ج ۲. ص ۱۶۰. تألیف دکتر محمود آخوندی.

محکوم علیه منع قانونی ندارد ولی به علت بازداشت چیزی از میزان دیه کاسته نمی‌شود»<sup>(۱)</sup>.

ایشان در تقریرات خود در سال دوم کارشناسی ارشد دانشکده حقوق هم در این باره اظهار داشته‌اند:

«از نظر اجراء برای دیه و جزای نقدی، هر دو، محکوم علیه زندانی می‌شود اما در بازداشت برای جزای نقدی، ایام بازداشت از میزان جزای نقدی محاسبه و کسر می‌گردد، در حالی که در دیه، بازداشت خیلی تأثیر در میزان آن ندارد. حداکثر مدت بازداشت برای جزای نقدی نباید از پنج سال و به هر حال از حداکثر مجازات حبس مقرر برای جرم ارتكابی بیشتر باشد در حالی که بازداشت برای وصول دیه بر حسب ماده ۱۳۹ (تعزیرات) (۲)، تا استیفای حقوق محکوم‌له می‌باشد»<sup>(۳)</sup>.

بنابراین با توجه به آنچه که گفته شد و همانطور که قبلاً نیز اشاره کردیم اگر دیه، به موجب پاره‌ای نظریات، تاوان و خون‌بها و دارای جنبه مالی شناخته شده، طبق نظریات دیگری، کیفر تلقی گردیده و بازداشت در قبال امتناع از پرداخت و یا برای اجبار به پرداخت آن، چنانچه اعمسار محکوم علیه به اثبات نرسیده باشد علی‌الاصول مجاز عنوان شده.

ولی در هر حال، بازداشت عاقله، در قبال دیه، جایز نیست، زیرا عاقله متهم نیست، بلکه فقط تحت شرایط مقرر قانونی، مکلف به پرداخت دیه شده است. در حالی که چنانچه دیه را از نوع مسئولیت مدنی بدانیم و آن را تاوان و خون‌بها و در ردیف محکومیت‌های صرفاً مالی و نه جزائی تلقی کنیم، بر اساس قانون منع توقیف اشخاص در برابر تعهدات و الزامات مالی، باید گفت بازداشت در قبال آن، بازداشت غیر قانونی خواهد بود.

۱- آئین دادرسی کیفری، ج ۳، ص ۱۲۶، تألیف: دکتر محمود آخوندی.

۲- در مورد بازداشت، بر اساس ماده ۱۳۹، به بی نوشته، صفحه ۵ مراجعه شود.

۳- یادداشت‌های شخصی از تقریرات استاد، در کلاس درس.

کما اینکه اداره حقوقی، در نظریه دیگری بازداشت در قبال عدم پرداخت دیه را فاقد مجوز قانونی اعلام کرده ... (۱)

و طی نظریاتی هم آن را دین و قابل استیفاء از ماترک متوفی دانسته است (۲).

### ۳- تضاد در نظریات مشورتی اداره حقوقی:

همانطور که پیشتر نیز گفته شد، اداره حقوقی وزارت دادگستری، طی نظریات مشورتی خود به شماره‌های ۱۳۶۶/۷/۱۸-۶/۱۳۶۵، ۱۳۶۶/۷/۷۰۹۰-۴/۱۱/۱۳۶۶، ۱۳۶۶/۷/۷۳۲۳-۱/۱۲/۱۳۶۶، ۱۳۶۶/۷/۸۲۲۲-۳/۱۲/۱۳۶۶، ۱۳۶۶/۷/۹۰۵۶-۴/۱۲/۱۳۶۶ و ۱۳۶۶/۷/۶۱۱۳-۸/۱۱/۱۳۶۸، بازداشت محکوم به پرداخت دیه را در قبال امتناع از پرداخت آن (چنانچه اعیان محکوم به اثبات نرسیده باشد) جایز دانسته است.

لیکن همان اداره، در نظریه دیگری به شماره ۱۳۶۳/۷/۲۱۲-۵/۲/۱۳۶۳، بازداشت و حبس محکوم علیه در قبال عدم پرداخت دیه را فاقد مجوز قانونی بیان نموده ...

و طی نظریات مشورتی ۱۳۶۵/۸/۲۹۹۰-۸/۲۱-۵/۱۳۶۵ و ۱۳۶۶/۷/۲۸-۲/۱۳۶۶، دیه را دین و قابل استیفاء از ماترک متوفی قلمداد کرده است (۳).

در حالی که جزای نقدی پس از مرگ محکوم علیه قابل وصول نیست و این از خصوصیات جزای نقدی است و نظریه مشورتی مورخ ۱۳۶۵/۸/۹ خود اداره حقوقی نیز مشعر بر همین امر می باشد.

### ۴- پیش بینی دیه در آئین نامه اجرائی قانون بودجه:

بر اساس بند ب ماده ۱۳ آئین نامه اجرائی تبصره ۲۸ قانون بودجه سال ۱۳۷۰ کل کشور، که در جلسه ۱۳۷۰/۱/۲۵ به تصویب هیئت وزیران رسیده به منظور پرداخت دیه محکومین معسر از پرداخت دیه مبلغ سه میلیارد ریال پیش بینی، و در اختیار دادگستری جمهوری اسلامی ایران قرار گرفته تا طبق آراء محاکم هزینه گردد ...



مفاد بند ب ماده قانونی مذکور چنین است:

«ب- به منظور پرداخت دیه محکومیت معسر مبلغ سه میلیارد (۳۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ ریال) از درآمد حاصل از اجرای تبصره (۲۸) قانون بودجه سال ۱۳۷۰ کل کشور از محل اعتبار مربوط تأمین و در اختیار دادگستری جمهوری اسلامی ایران قرار می‌گیرد تا براساس آرای صادر شده توسط محاکم هزینه شود»<sup>(۱)</sup>

بدین ترتیب و با توجه به مواد ۳۳۲ و ۳۱۳ و ۳۱۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰/۵/۸ کمیسیون امور قضائی و حقوقی مجلس شورای اسلامی و ۷۰/۹/۷ مجمع تشخیص مصلحت نظام اسلامی، که تحت شرایطی پرداخت دیه را از بیت‌المال تجویز کرده‌اند و نیز با امعان نظر به مبلغ درخور توجهی که براساس بند ب ماده ۱۳ آئین‌نامه اجرائی قانون بودجه، برای پرداخت دیه، در اختیار دادگستری قرار گرفته، شاید بتوان گفت: حتی اگر قائل به بازداشت یا حبس در قبال امتناع از پرداخت دیه باشیم، کمتر موردی برای اعمال چنین بازداشت یا حبسی پیش می‌آید، که آن هم مربوط به محکومین ممتنع از پرداخت دیه خواهد بود و نه افراد معسر از تأدیه آن.

ولی در هر حال، با توجه به آثار حقوقی متفاوتی که بر حسب مورد، و اینک دیه کیفر و یا جبران خسارت باشد، بر آن بار می‌گردد، ضرورت بررسی و مطالعه موقعیت دقیق و مشخص دیه و آثار حقوقی مترتب بر آن را چنین تمهیداتی منتفی نمی‌سازد.

## ۵- خلاصه و نتیجه بحث:

بر حسب اینکه دیه از نوع کیفر و جزای نقدی به حساب بیاید، و یا از نوع مسئولیت مدنی و پرداخت و جبران خسارت، آثار حقوقی متفاوتی بر آن بار می‌گردد...

فی‌الجملة اینکه: آیا با توجه به خصائص جرمه جزائی و مسئولیت

مدنی، از وارث یا وراث محکوم متوفی می‌توان مطالبه کرد و بر ماترك او بار می‌شود یا نه؟

آیا قاعده عدم اجتماع مجازات‌ها در مورد تعدد جرائم ارتكابی (به جز امور خلافی) شامل آن می‌گردد یا خیر؟

آیا مشمول قاعده تعلیق اجرای حکم، عفو و مرور زمان (چنانچه اعمال مرور زمان را در امور جزائی پذیرا باشیم) قرار می‌گیرد یا نه؟  
و بالاخره بازداشت یا حبس که مستقیماً با آزادی تن انسان دربرخورد است درقبال آن مجاز و قانونی است و تاچه میزان و چه مدت؟ و یا ممنوع است و غیر قانونی؟...

این آثار هر کدام به تنهائی مهم و قابل توجه و درخور تأمل است و تأسیسات حقوقی نیستند که بتوان نادیده گرفت و یا بدون امر و نهی قانونگذار اعمال شوند یا نشوند.

پاسخ به چنین سؤالات و سؤالات مشابه و احتمالی دیگر دراین رهگذر، موکول به معین و مشخص شدن موقعیت حقوقی و قضائی دیه می‌باشد که در این باره اختلاف نظر وجود دارد.

و این همه، مطالعه و تحقیق و تدقیق درمورد موقعیت حقوقی و قضائی دیه را ایجاب می‌کند.

این تحقیق و تدقیق، نه تنها از لحاظ بحث نظری و آکادمیکی، بلکه با توجه به آثار حقوقی مترتب بر دیه که برحسب نوع موقعیت حقوقی و قضائی آن متفاوت خواهد بود، بیشتر، از جهت عملی و کاربردی آن، اهمیت دارد.

۶- پیشنهاد :

باتوجه به آنچه که گفته شد، امید است مسئله مطروحه مورد عنایت اربابان فضل و اندیشه، و صاحب نظران و استادان گران‌مایه قرار گیرد، و یا از طریق افتاء و یا از محمل قانونگذاری، و یا با صدور رأی وحدت رویه (اگر تشتت آراء قضائی ملاحظه شده است)، با درنظر گرفتن موازین فقهی، موقعیت حقوقی و قضائی دیه و آثار حقوقی مترتب بر آن دقیقاً، و به وضوح، مشخص و اعلام گردد

نوشته: هوشنگ ناصرزاده